

اهالی روستایی از ملانصرالدین دعوت می کنند که در روستایشان **سخنرانی** کند.

ملا نصرالدین پاسخ می دهد که اگر نفری پنج سکه به او بدهند برای ایراد **سخنرانی** خواهد آمد.

اهالی روستا کنجکاو از اینکه ملا چه چیز با ارزشی می خواهد به آنها بگوید که بابت آن پول این چینی طلب می کند، به هر زحمتی که شده نفری پنج سکه فراهم کرده به دست وی می رسانند.

در روز موعود، ملا نصرالدین در حالیکه سکه ها در جیبش جرینگ جرینگ صدا می کنند به بالای منبر می رود و سخنرانی بسیار زیبایی می کند.

سپس از منبر پایین آمده رو به مردم آماده خروج می گوید: بیایید جلو و پولتان را پس بگیرید.

اهالی روستا هاج و واج از این حرف ملانصرالدین، لحظه ای گنگ و گیج می مانند و سپس می گویند: ملا این دیگر چه صیغه ای است!

آن پول درخواست کردنت چه بود و این پس دادن چه معنی دارد؟

ملانصرالدین لبخند ملیحی می زند و می گوید: دو نکته در این مسئله است.

اول اینکه، آدم وقتی بابت چیزی پول می پردازد سعی می کند به نحو احسن از آن استفاده کند. همانطور که شما به دقت به حرفهایم گوش دادید.

و دوم اینکه وقتی آدم پول توی جیبهاش باشد، خیلی قشنگ صحبت می کند.

نکته!

در دنیای امروز:

فقر آتشی است که خوبیها را می سوزاند و ثروت پرده ایست که بدیها را می پوشاند.

و چه بی انصافند آنانکه یکی را می پوشانند به احترام داشته هایش

و دیگری را می سوزانند به جرم نداشته هایش!!